

**نامه های امام هادی**

عصر امام هادی(ع) (212-254ق) مصادف با حاکمیت عباسیان و از جمله متوکل عباسی است. این دوران دشوارترین، عصر زندگی امامان معصوم بود...



عصر امام هادی(ع) (212-254ق) مصادف با حاکمیت عباسیان و از جمله متوکل عباسی است. این دوران دشوارترین، عصر زندگی امامان معصوم بود؛ به طوری که در بسیاری از موارد به جز نامه‌نگاری، راهی دیگر برای ارتباط با حضرت هادی(ع) وجود نداشت. محمد بن فرج می‌گوید: امام هادی(ع) به من فرمودند: چنانچه سؤالی داشتی، آن را بنویس و زیر جانماز بگذار و پس از چند لحظه آن را بردار و نگاه کن. محمد بن فرج می‌گوید: من همین کار را انجام دادم، دیدم جواب حضرت در آن، نوشته شده. [1] این حدیث نشان‌دهنده معجزه آن حضرت نیز هست.

**دعا**

موضوع برخی از نامه‌های شیعیان به امام هادی(ع) درباره ابتلائات و حوائج و گرفتاری‌هایی است که از حضرت برای حل مشکل تقاضای دعا می‌کردند.

ایوب بن نوح می‌گوید: یحیی بن زکریا (از اصحاب امام هادی(ع)) به امام نامه‌ای نوشت بدین مضمون که همسرم حامله است. از خداوند بخواهید به من پسر عنایت کند. حضرت، در پاسخ نوشتند: **#171&** چه بسا دختر از پسر بهتر باشد؛ و خدا به او دختر عنایت کرد.

خود ایوب بن نوح نیز می‌گوید: جعفر بن عبدالواحد (قاضی کوفه) مرا اذیت می‌کرد. به حضرت هادی(ع) نامه نوشتم و شکایت کردم. امام(ع) در پاسخ مرقوم فرمودند:

**#171&** تکفی امره الی شهرین؛ دو ماه صبر کن. از شر او خلاص می‌شوی &raq;.

ایوب می‌گوید: در این دو ماه، جعفر بن عبدالواحد عزل شد و از آزار وی راحت شدیم. [2]

در مورد دیگر، ایوب بن نوح می‌گوید: همسرم حامله بود. به امام هادی(ع) نامه نوشتم که از خدا بخواهید تا این حمل را پسر قرار دهد. حضرت در پاسخ نوشتند: وقتی خداوند به تو فرزند عنایت کرد، اسم او را محمد بگذار. ایوب می‌گوید: آن حمل پسر بود و من نام او را محمد گذاشتم. [3]

مرحوم سید بن طاووس (م664) در کتاب مهج الدعوات از الیسع بن حمزه (از اصحاب امام هادی(ع)) نقل می‌کند: عمرو بن مسعده (وزیر معتصم، خلیفه عباسی) با من دشمنی ورزید و بسیار مرا تهدید کرد؛ تا جایی که ترسیدم مرا بکشد و نسل من را قطع کند. به حضرت ابی الحسن العسکری(ع) نامه نوشتم و از وضع خودم به ایشان شکایت کردم. حضرت در پاسخ نوشتند: **#171&** نگران نباش! خدا را با این کلمات بخوان، تو را خلاص خواهد کرد &raq;. الیسع می‌گوید: من آن دعا را در آغاز روز خواندم. چیزی از همان روز نگذشت که فرستاده وزیر آمد و گفت: دعوت وزیر را اجابت کن. من نزد وی رفتم. او با چهره خندان با من برخورد کرد و دستور داد زنجیر از دست و پای من بازگردند. آن گاه لباس فاخر بر من پوشانید، مرا معطر ساخت و نزدیک خود نشاند و با من صحبت کرد و از من عذرخواهی کرد و آنچه از من گرفته بود، به من برگرداند.

**علم خداوند**

ایوب بن نوح می‌گوید: خدمت امام هادی(ع) نامه نوشتم و سؤال کردم: ایا خداوند قبل از آفرینش جهان از آن آگاه بود یا اینکه پس از آفرینش مطلع شد؟ حضرت، در پاسخ به خط خودشان نوشتند:

**#171&** لم یزل الله عالماً بالأشیاء قبل أن یخلق الأشياء کعلمه بالأشیاء بعد ما خلق الأشياء؛ خداوند پیوسته به همه چیز آگاه است و علم او به هر چیزی قبل از خلقت، مانند علم او پس از خلقت است &raq;. [4]

**جانشینی**

در شرایط سخت و رعب انگیز حاکمیت متوکل، شیعیان به علت عدم دسترسی به امام هادی(ع)، نگران مسئله امامت بعد از ایشان بودند. برای رفع این دغدغه، خود آن حضرت به وسیله نامه افراد را مطلع می‌ساختند. شاهویه، پسر عبدالله جلاب، می‌گوید: امام هادی(ع) به من نامه‌ای نوشتند بدین مضمون: پس از اینکه ابوجعفر از دنیا رفت، تو می‌خواستی از جانشینی پس از من سؤال کنی [5] و بدین سبب در اضطراب بودی. ناراحت نباش: **#171&** فإِنَّ الله عزَّوَجَلَّ لا یضِلُّ قوماً بعدَ إِذْ هَدیَهُمْ حتّی یبینَ لَهُم ما یَتَّقُونَ؛ [6] خداوند کسانی را که هدایت کرده، گمراه نمی‌کند تا آنچه را که باید از آن پرهیز کنند، بیان فرماید. امام پس از من، فرزندانم

ابومحمد (امام حسن عسکری(ع)) است و آنچه بدان احتیاج دارید، نزد اوست. خداوند هر چه را بخواهد، مقدم یا مؤخر می‌دارد (امور به دست اوست): (ما تتسخ من اية اوتئسها تأت بخير منها او مثلها)؛ [7] هر نشانه‌ای را که حذف کنیم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مثل آن را جایگزین می‌کنیم؛ raquo&#171؛ قَدْ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِيذِي عَقْلٍ يَقْظَانُ [8]؛ آنچه برای عقول آگاه، بیانگر و قانع کننده باشد، نوشتم؛ raquo&. در حدیث دیگر، ابی بکر فهفکی می‌گوید: حضرت هادی(ع) برای من نامه نوشتند: raquo&#171؛ اَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي انْضَحْ آلَ مُحَمَّدٍ عَزِيزَةً وَ اَوْثَقَهُمْ حُجَّةً وَ هُوَ الْاَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي وَ هُوَ الْخَلْفُ وَ اِلَيْهِ يَنْتَهِي عُرَى الْاِمَامَةِ وَ احْكَامُهَا فَمَا كُنْتُ سَائِلِي فَاسْأَلُهُ عَنْهُ فَعِنْدَهُ مَا يَحْتَاجُ [إِلَيْهِ] [9]؛ ابو محمد (امام حسن عسکری(ع)) خیر خواه‌ترین آل محمد(ص) و معتبرترین ایشان است. او پسر بزرگ‌تر من و جانشین من است و رشته امامت و احکام آن به او می‌رسد. آنچه می‌خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن. تمام احتیاجات شما نزد اوست؛ raquo&.

#### هشدار

علی بن محمد نوفلی می‌گوید: محمد بن فرج (وکیل امام(ع)) به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی(ع)) به من نامه نوشتند: ای محمد! کارهایت را به سامان برسان و مواظب خودت باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی‌دانستم مقصود حضرت از آن نامه چیست که ناگاه مأمورین حکومتی آمدند و مرا از مصر، دست بسته حرکت دادند و تمام دارایی‌ام را توقیف کردند و هشت سال در زندان بودم. سپس نامه‌ای از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در بغداد منزل نکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و ایشان به من چنین می‌نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که - خدا را شکر - مرا رها کردند. محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش که به ناحق تصرف کرده بودند، سؤال کرد. حضرت به او نوشتند: به زودی به تو برمی‌گردانند و اگر هم به تو باز نگردد، زبانی به تو نمی‌رساند. وقتی محمد به فرج به سامرا حرکت کرد، نامه‌ای از دربار به دستش رسید که ملک به تو برگشت، ولی او پیش از دریافت نامه درگذشت. [10]

این روایت از جهت دیگر نیز دارای اهمیت است و آن اینکه شبکه نامرسانی شیعیان به قدری گسترده و منظم بود که به داخل زندان هم رخنه کرده بود.

#### غلوکنندگان

بخشی از نامه‌های امام هادی(ع) درباره خطر غالیان بود و آن حضرت بدین وسیله، این افراد فاسد و سودجو را از جمع شیعیان طرد می‌کردند. محمد بن عیسی می‌گوید: امام هادی(ع) برایم نامه‌ای بدین مضمون نوشتند: raquo&#171؛ لعن الله القاسم الیقطنینی و لعن الله علی بن حسکه القمی؛ خدا لعنت کند قاسم یقطینی و علی بن حسکه قمی را. شیطان بر قاسم جلوه می‌کند و مزخرفات را به او القا می‌کند؛ raquo&#171؛ سهل بن زیاد آدمی می‌گوید: یکی از شیعیان، نامه‌ای خطاب به امام هادی(ع) نوشت: جانم به قربانت، ای آقای من! علی بن حسکه ادعا می‌کند که از دوستان شماس و شما اول و قدیم هستید (خدا هستید) و او باب و پیغمبر شماس و شما به او گفته‌اید که مردم را به این امر دعوت کند و گمان می‌کند که نماز و حج و روزه چیزی به جز معرفت شما و امثال ابن حسکه نیست و هر کس چنین باشد، مؤمن کامل است و نماز و روزه و حج از او برداشته می‌شود و هیچ تکلیف دیگری ندارد، و عده‌ای از مردم هم به ابن حسکه گرویده‌اند. بر ما متت بگذار و با پاسخت، مردم را از هلاکت نجات بده! امام دهم(ع) در پاسخ چنین نوشتند: raquo&#171؛ كَذَبَ اِبْنُ حَسَكَةَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ؛ ابن حسکه دروغ می‌گوید. لعنت خدا بر او باد! من او را از دوستان و پیروان خود نمی‌دانم. او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، خداوند محمد(ص) و پیامبران پیش از او را جز به آئین یکتاپرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد(ص) جز به سوی خدای یکتای بی‌همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی‌ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم، مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی کنیم گرفتار کیفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خداست که بر ما و بر تمامی آفریده‌هایش حجت دارد. من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بیزار می‌جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می‌برم. شما نیز از آنان دوری کنید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید؛ raquo&#171؛ از دیگر نامه‌هایی که حضرت در این زمینه مرقوم فرمودند، این نامه است: عیبی می‌گوید: امام علی النقی(ع) برای من مرقوم فرمودند: raquo&#171؛ اِبْرَةُ اِلَى اللهِ مِنَ الْفَهْرِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابَا الْقَمِيِّ؛ من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی تبری می‌جویم. تو هم از آنان به دور باش. من تو و همه شیعیانم را از آنها برحذر می‌دارم و آنان را لعنت می‌کنم. خدا آنها را لعنت کند! اینان به نام ما به معاش و زندگی خود می‌رسند، فتنه‌گر و آزار دهنده‌اند. خدا آنها را عذاب کند و وارونه غرق در فتنه سازد. ابن بابا گمان می‌کند که من او را به عنوان پیامبر مبعوث کردم و او باب من است. خدا او را لعنت کند! شیطان او را مسحّر و گمراه کرده است. هر کس سخنان او را بپذیرد، ملعون است. ای محمد (عبیدی)! اگر قدرت یافتی، سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است؛ خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد؛ raquo&#171؛

نامه دیگر در این زمینه، نامه ابراهیم بن داود یعقوبی است. او می‌گوید: به امام هادی(ع) در مورد فارس بن حاتم (یکی از غلات) نامه نوشتم. حضرت پاسخ مرقوم فرمودند:

171#؛ با فارس همنشین نباشید و اگر نزد تو آمد، او را طرد کن. [14]؛

عروه نیز در مورد فارس بن حاتم به حضرت(ع) نامه نوشت. ایشان پاسخ دادند: 171#؛ فارس را تکذیب کنید و آبرویش را ببرید؛ خداوند او را از رحمتش دور و رسوایش کند. او در همه سخنانش دروغ می‌گوید. از وارد شدن در این سخنان خودداری کنید و از مشورت کردن و صحبت با فارس بن حاتم، امتناع ورزید و برای بد خواهی‌های او راه باز نکنید. خداوند ما را از شر او و هر کس مثل اوست، کفایت کند [15]؛

نامه دیگر را موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد نوشت. او می‌گوید: به امام دهم(ع) نامه نوشتم:

قربانت! بین فارس بن حاتم و علی بن جعفر (از شیعیان مخلص امام هادی(ع)) اختلاف پیش آمده و شیعیان به دو گروه تقسیم شده‌اند. بر ما مت گذارید و نظر خودتان را در این مورد بیان فرمایید که کدام یک از طرف شما منصوب‌اند تا به او روی آوریم و مشکلاتمان را با او درمیان گذاریم. بر ما تفضل فرما.

حضرت در پاسخ نامه نوشتند:

171#؛ در این گونه موارد جای شک و سؤال نیست. خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ قرار داده و (فارس) با او مقایسه نمی‌شود. نزد علی به جعفر برو و حوائج و مشکلاتت را با او در میان گذار. از فارس دوری ورزید و از دخالت وی در امورتان منعش کنید. هم خودت و هم پیروانت موظف به این امر هستید. 171#؛ فانه قد بلغنی ما تموه به علی الناس فلا تلتفتوا الیه ان شاء الله؛ [16] خبر سردرگمی شیعیان به من رسید، ان شاء الله به او اعتنا نکنید؛

حضرت هادی(ع) در نامه دیگری ضمن بیان حکم اعدام فارس چنین فرمودند:

171#؛ فارس که لعنت خدا بر او باد، قبل از (امامت) من نیز فتنه‌گر و دعوت کننده به بدعت بود. خون او هدر است، برای هر کس بتواند او را به قتل رساند. کیست که مرا از دست او راحت کند؟ و من برای قاتل فارس، بهشت را ضمانت می‌کنم [17]؛

#### خلق قرآن

به گفته اهل تحقیق، بحث مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز شد (اوایل قرن دو هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از 171#؛ ابان بن سمعان؛ و او نیز از طلوت بن اعصم یهودی فراگرفت. جعد پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به 171#؛ جهم بن صفوان ترمذی؛ منتقل کرد.

اومه(ع) با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده‌ای بر حذر می‌داشتند. [18]

امام دهم(ع) در پاسخ به یکی از شیعیان بغداد در این زمینه چنین نوشتند:

171#؛ بسم الله الرحمن الرحیم

خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ‌ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و گر نه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریک اند؛ زیرا پرستش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضوعی، بی‌جهت خود را به زحمت و مشقت می‌افکند که توان آن را ندارد.

خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوق‌اند. قرآن نیز کلام خداست. از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن قرار دهد که می‌فرماید: الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعة مشفقون [19]؛

متقین کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا بیمناک‌اند [20]؛

این موضع‌گیری امامان باعث شده شیعیان از این درگیری‌ها به دور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

#### اختفا

171#؛ محمد بن شرف؛ می‌گوید: همراه امام هادی(ع) در مدینه راه می‌رفتیم، امام فرمود: تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم. امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست. [21]

این مطلب خفقان حاکم را نشان می‌دهد و میزان پنهان‌کاری اجباری امام را به خوبی روشن می‌سازد.

امام هادی(ع) در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می‌کردند و وجوه و هدایا و نذوراتی از طرف آنان را با نهایت پنهان‌کاری دریافت می‌داشتند. یک نمونه از این برخورد در کتب تاریخ چنین آمده است:

محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می‌کنند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی(ع) حمل می‌کردیم. در راه پیغام حضرت رسید مطلع شدیم که باید بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم، تا آنکه پس از مدتی امام(ع) پیغام فرستادند که اموال را بر شترانی که فرستاده بودیم، بار کنید و آنها را بدون ساربان روانه سازید. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی به حضور امام رسیدیم. فرمود: به اموالی که فرستاده‌اید، بنگرید! دیدیم اموال در خانه آن حضرت به همان حال محفوظ

## شبکه وکالت

شرایط بحرانی که امامان شیعه با آن روبرو بودند، ایجاب می‌کرد که به ابزار جدیدی برای برقراری ارتباط با پیروان خود دست یابند و این چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان در مناطق مختلف نبود. هدف اصلی این روش دو چیز بود: یکی جمع‌آوری اموال (خمس، زکات، نذور و هدایا) از مناطق مختلف و دیگری پاسخ به شبهات فقهی و عقیدتی شیعیان.

بخشی از نامه‌های امام هادی(ع) را مراسلاتی تشکیل می‌دهد که بر اساس آنها، عزل یا نصب وکیل از جانب ایشان انجام شده است. از جمله این نامه‌ها، این نامه است که آن حضرت در سال 232ق، به علی بن بلال، وکیل محلی خود در بغداد، نوشتند:

&#171;من ابوعلی (بن راشد) را به جای علی بن حسین بن عبد ربه [23] منصوب کردم.

این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم و کافی برخوردار است؛ به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می‌دانم که تو (علی بن بلال) بزرگ ناحیه خود هستی. به همین جهت خواستم طی نامه‌ای جداگانه تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کنی و وجوه جمع‌آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند تا بتواند وظایف خود را انجام دهد [24].

همچنین امام دهم(ع) نامه‌ای به وسیله خود ابوعلی بن راشد به شیعیان بغداد، مدائن و عراق ارسال کردند:

&#171;من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبد ربه و وکلای قبلی خود برگزیدم و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبد ربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شم که رحمت خدا بر شما باد - برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبادا رابطه خود را با او تیره سازید. اندیشه مخالفت با او را از ذهنتان خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزکار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و نمیرید، مگر آنکه مسلمانان باشید.

من فرمانبرداری از او (ابوعلی بن راشد) را همچون اطاعت از خودم لازم می‌دانم و نافرمانی از او را نافرمانی در برابر خود می‌دانم. پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می‌دهد و از فضل خود وضع شما را بهبود می‌بخشد. او به آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم، و به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم.

این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار، تنها شایسته خداست [25].

امام نامه دیگری در همین زمینه به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه نوشت:

&#171;ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با ابوعلی (بن راشد) خودداری کن. هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظایفی که بر عهده‌تان واگذار شده، عمل کنید. در این صورت می‌توانید وظایف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید. ای ایوب! بر اساس این دستور، هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من را نده. اگر کسی وجوهی را خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور ده به وکیل ناحیه خود بفرستد.

ای ابوعلی! به تو نیز سفارش می‌کنم که آنچه را به ایوب دستور دادم، عیناً اجرا کنی [26].

نامه دیگر در این مورد، نامه آن حضرت است به ابراهیم بن محمد همدانی که او نیز از وکلای حضرت بود. ایشان به وی نوشتند:

&#171;وجوه ارسالی رسید. خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد... نامه‌ای به نضر (بن محمد همدانی) نوشتم و به او سفارش کردم که متعرض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به ایوب (ابن نوح) نیز عیناً همین دستور را دادم. همچنین به دوستداران خود در همدان نامه‌ای نوشتم و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی کنند و یادآوری کردم که ما جز تو وکیل در آن ناحیه نداریم [27].

## نامه به متوکل

عبدالله بن محمد، متصدی امور جنگ و نماز در شهر مدینه بود و نزد متوکل در مورد حضرت سعایت می‌کرد و پیوسته ایشان را آزار می‌داد. امام نامه‌ای به متوکل نوشتند و در آن جریان آزار و اذیت عبدالله بن محمد و دروغگویی او را در سعایت‌هایش برای متوکل یادآور شدند. [28] غیر از عبدالله بن محمد، مزدوران دیگری هم برای خوش‌خدمتی به بنی العباس چنین نامه‌های در مورد امام هادی(ع) برای متوکل نوشتند؛ مانند &#171;بریحة [29].

&#171;اگر به حرمین (مکه و مدینه) احتیاج داری، علی بن محمد(ع) را از مدینه خارج کن؛ چرا که او مردم را به طرف خود می‌خواند و جمع‌کنی پیرو او شده‌اند [29]. زن متوکل نیز نامه‌ای به همین مضمون برای وی نوشت.

## نامه متوکل به امام(ع)

سعایت‌های دروغین مزبور بخشی از علل آوردن اجباری (ولی به ظاهر محترمانه و اختیاری) حضرت هادی(ع) از مدینه به سامرا بود. لازم است گفته شود که سامرا محل اصلی استقرار نیروهای نظامی و انتظامی متوکل بود. از این رو، در تاریخ و روایات، از این شهر تعبیر به &#171;عسکر [29]. شده است و از امام هادی(ع) نیز به &#171;ابی الحسن العسکر [29]. تعبیر می‌شود.

متوکل نامه‌ای به امام هادی(ع) نوشت و در آن با لحنی بسیار مزورانه و به ظاهر با ادب درخواست کرد آن حضرت به سامرا نقل مکان کنند. نامه بدین شرح است:

&#171#بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد؛ همانا امیرالمؤمنین (متوکل) قدر و منزلت تو را می‌شناسد و خویشاوندی تو را منظور می‌دارد و حقت را لازم می‌داند و برای بهبودی امر تو و خاندانت، هر چه لازم باشد فراهم می‌سازد و وسایل عزت و آسودگی خاطر تو و ایشان را آماده می‌کند و منظورش از این رفتار و احسان، خشنودی پروردگار و ادای حق واجب شماس است که بر او لازم شده! و همانا امیرالمؤمنین (متوکل) دستور داد که عبدالله بن محمد را از تولیت و تصدی امر جنگ و نماز در مدینه برکنار و معزول کنند؛ زیرا چنانکه شما یادآور شده‌اید، او حق شما را نشناخته و قدر و مقام شما را سبک شمرده و شما را به امری (ادعای خلافت) متهم ساخته که امیرالمؤمنین (متوکل) می‌داند از آن بری هستید و خلیفه می‌داند که شما راست می‌گویید و خود را برای این کار (خلافت) آماده نکرده‌اید و چنین آرزویی ندارید. امیرالمؤمنین (متوکل)، محمد بن فضل را والی مدینه کرده و به او دستور داده تا شما را گرامی دارد و دستور و فرمان شما را انجام دهد و بدین وسیله به خد و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید.

ضمناً امیرالمؤمنین، مشتاق دیدار و زیارت شماس است و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده باشد. اگر مایل به زیارت و ماندن نزد او تا هر زمان که بخواهید، هستید، خود و هر کس از خانواده و غلامان و اطرافیان که می‌خواهند، با کمال آرامش و آسودگی خاطر به سوی خلیفه حرکت فرمایید و هر طور که بخواهید، راه را طی کنید و هر روز که خواستید، توقف کنید، و اگر بخواهید &#171#؛ یحیی بن هرثمه، خدمتکار مخصوص خلیفه، و لشکریانی که همراه او هستند، همراه شما باشند و در منزل کردن و راه‌پیمایی همه در رکاب شما باشند و البته اختیار این امر به دست شماس است و ما او را برای انجام فرمان شما خدمتتان روانه کردیم. پس، از خدا طلب خیر کرده، کوچ کن تا نزد امیرالمؤمنین بیایی که نزد او هیچ یک از برادران و فرزندان و خانواده و نزدیکانش محبوب تر از تو نیست و او نیز به کسی جز شما مهربان‌تر نیست و هیچ کس برای آرامش خاطر خلیفه از شما بهتر نیست.

والسلام علیک و رحمه الله و برکاته. نگارنده: ابراهیم بن عباس، سال 243 هجری &#30[raquo;].

دلیل بر تزویزآمیز بودن این نامه این است که پس از ورود حضرت به سامرا، متوکل به مدت یک روز به حضرت اجازه ملاقات نداد و به مدت یک روز ایشان را در &#171#؛ خان الصعاليک &#30[raquo; (کاروان سرای گدایان) منزل داد.

نامه به مردم اهواز

از نامه‌های امام دهم (ع)، نامه‌ای به مردم اهواز است که در پاسخ نامه آنان درباره جبر و تفویض نوشته شد. نامه حضرت بسیار طولانی است و مرحوم &#171#؛ حرانی &#30[raquo; (از علمای قرن چهارم) آن را در کتاب ارزشمند &#171#؛ تحف العقول &#30[raquo; ذکر کرده است. [31]

ابتدای نامه چنین است:

&#171#؛ مِنْ عَلِي بْنِ مُحَمَّدٍ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. فَإِنَّهُ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابَكُمْ مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ إِيْتِلَافِكُمْ فِي دِينِكُمْ... &#30[raquo;.

گر چه اصل نامه در مورد پاسخ به شبهه جبر و تفویض است، لکن حضرت، ابتدا به مبحث امامت پرداخته‌اند و به گونه‌ای مطلب را طرح کرده‌اند که هر مسلمان آزاد اندیشی به راحتی آن را می‌پذیرد و آن حضرت در بحث از جبر و تفویض، سخنانشان را به سخنان امام صادق (ع) مستند می‌سازند که این خود، در خور تأمل و دقت است. محتوای نامه چنین است:

&#171#؛ خدایوند به انسان توانایی عنایت فرموده و انسان بدین وسیله به انجام امورش می‌پردازد، نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو، چنانچه معتقد به جبر شویم، مانند این است که شخصی، برده خود را به بازار بفرستد، بدون اینکه پول در اختیار او گذارد، و از وی بخواهد برای او کالا خریداری کند. این عبد با دست خالی از بازار بر می‌گردد؛ چون توانایی بر خرید نداشته است. آن گاه مولا او را مؤاخذه کند که چرا چیزی نخریدی؟! بدیهی است که این ظلم است. قائلین به جبر نیز می‌گویند: خدا به انسان هیچ توانایی عنایت نکرده و در عین حال، از او انجام واجبات و ترک محرمات را خواسته و این ظلم است: وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.

و چنانچه معتقد به تفویض شویم، مانند این است که کسی برده بخرد و به او امر و نهی کند و او فرمان مولای خود را بپذیرد و آخر الامر مولا از دست او خسته شده، او را به حال خود واگذار کند و بگوید: هر چه می‌خواهی، انجام ده و چون او را مؤاخذه کند که چرا چنین کردی، عبد در پاسخ بگوید: خودت امر را به من واگذار کردی! این عجز و ضعف مولا است.

قائلین به تفویض همین را در مورد خدا می‌گویند که خدایوند هیچ چیز را از ما نخواسته و کار را به خودمان واگذار کرده و حال آنکه خدایوند می‌فرماید: (ولا يرضى لعباده الكفر)؛ او راضی به کفر بندگانش نیست &#30[raquo;.

در پایان نامه، حضرت به این ایه استشهاد می‌فرماید: (فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ).

اخبار غیبی

شخصی از اهل مدائن نامه‌ای خدمت امام هادی (ع) نوشت که چه مقدار از عمر متوکل باقی مانده است؟ حضرت مرقوم فرمودند: &#171#؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذُرُّهُ فِي سَبِيلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ\* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِيثُونَ\* ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَ فِيهِ يُغْصَرُونَ. [32]

این آیات تعبیری است از جانب حضرت یوسف (ع) در مورد خواب پادشاه مصر و اشاره دارد به اینکه هفت سال باران می‌بارد و باید محصولات را ذخیره کنید و هفت سال خشکسالی است که از ذخیره استفاده می‌کنید و سپس باران فراوان خواهد بارید که به عصیر

(میوه و دانه‌های روغنی) دست می‌یابید؛

این دو نامه (سؤال و پاسخ) از دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه بر اثر شدت اختناق دستگاه حاکم، مردم منتظر مرگ متوکل بودند تا از فشار ظلم‌رهایی یابند و دیگر اینکه امام(ع) چگونه با نوشتن آیات قرآن، هم مطلب را مخفیانه اطلاع دادند و هم اینکه زمان مرگ متوکل را پیشگویی کردند. در پایان حدیث آمده است که متوکل، دقیقاً در اول سال پانزدهم از دنیا رفت. متوکل در سال 232 بر تخت حاکمیت نشست و در سال 248 به هلاکت رسید.

#### سؤالات فقهی

برخی از نامه‌های امام علی النقی(ع) را پاسخ به سؤالات فقهی تشکیل می‌دهد. جالب اینکه بعضی از این سؤال‌کنندگان، دشمن حضرت بودند، ولی چون از عالمان خودشان پاسخ قانع‌کننده‌ای نیافتند، به امام(ع) پناه آوردند؛ مانند این مورد: مرد نصرانی را که با زن مسلمان زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. وقتی متوکل می‌خواست حد او را اجرا کند، آن مرد مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: اسلام ما قبل خود را محو می‌کند (حد اجرا نمی‌شود). برخی دیگر گفتند: سه حد بر او اجر می‌شود. (در روایت مقصود معلوم نشده). متوکل که چنین دید، به امام هادی(ع) نامه نوشت و پاسخ این مسئله را درخواست کرد. حضرت در پاسخ نوشتند: #171؛ یضرب حتی یموت؛ باید زده شود تا بمیرد؛ عالم نمایان دربار متوکل این مطلب را قبول نکردند. متوکل مجدداً نامه‌ای خدمت حضرت نوشت که علت این حکم چیست؟

امام در پاسخ فرمودند: #171؛ بسم الله الرحمن الرحیم. فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كتآ به مشركين؛[33] #171؛ چون عذاب ما را دیدند، ایمان آوردند و گفتند: به آنچه مشرک بودیم، کفر می‌ورزیم؛ متوکل این حکم را از امام پذیرفت و اجرا کرد.[34]

نامه دیگر در زمینه سؤالات فقهی، نامه محمد بن حسن مصعب مدائنی است. او می‌گوید: نامه‌ای خدمت امام هادی(ع) نوشتم و سؤال کردم: سجده کردن بر روی شیشه چگونه است؟ نامه را ارسال کردم، ولی بعد با خود گفتم: شیشه از شن درست می‌شود و نباید اشکال داشته باشد! حضرت در پاسخ نوشتند: جایز نیست، و اگر با خود فکر کردی که شیشه از ریگ است، پس بدان که نمک (شاید مقصود آهک باشد)، همراه آن است و سجده بر نمک جایز نیست؛[35]

#### نهایت بزرگواری

محمد بن طلحه می‌گوید: روزی امام هادی(ع) به جهت امری از سامرا خارج شدند و به یکی از روستاهای اطراف آن رفتند. مرد عربی آمد و با ایشان کار داشت. به او گفته شد که امام(ع) در فلان موضع هستند. آن شخص به آنجا رفت و نزد حضرت شرفیاب شد. ایشان فرمودند: #171؛ ما حاجتک؟ چه کار داری؟ گفت: از اعراب کوفه و شیعه جدت علی(ع) هستم و قرض دارم که تحمل آن برای من مشکل است و کسی جز شما را برای ادای آن نیافتم. حضرت فرمود: تو را خوشحال خواهم کرد. سپس دستور داد آن روز را نزد حضرت بماند. فردا صبح، امام(ع) به او فرمود: من حاجتی از تو دارم که تقاضا می‌کنم هرگز آن را رد نکنی. آن مرد عرب قبول کرد.

حضرت بر روی ورقی با خط مبارکشان نوشتند: من به این شخص بدهکار هستم، و مقدار را مشخص نمودند. آن گاه به آن مرد فرمودند: این ورق را بگیر. وقتی من به سامرا رسیدم و جمعی نزد من حاضر بودند، نزد من بیا و طلبت را بخواه و با من درستی کن! آن مرد عرب برگه را گرفت و قول داد که این گونه رفتار کند. امام(ع) به سامرا رفتند و در مجلسی نشسته بودند؛ در حالی که جمعی از یاران و درباریان خلیفه نیز حضور داشتند. در این هنگام آن مرد عرب وارد شد و همان گونه که امام فرموده بودند، رفتار کرد. امام(ع) (برحسب ظاهر) به او فرمودند: من عذر می‌خواهم و با من مدارا کن، بعد دین خود را می‌پردازم. این مطلب به متوکل منتقل شد. دستور داد تا سی هزار درهم به امام(ع) پرداخت کردند. ایشان تمام آن را به مرد عرب هدیه کردند و فرمودند: بگیر و قرضت را از آن پرداخت کن و بقیه را بر اهل و عیالت انفاق کن و عذر ما را بپذیر! آن مرد عرب گفت: یا بن رسول الله! درخواست من با کمتر از یک سوم آن هم برآورده می‌شود، #171؛ ولیکن الله اعلم حیث یجعل رسالت؛ مرد پول‌ها را گرفت و بازگشت.[36]

#### پی‌نوشت‌ها

- [1] . الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی (م573)، مؤسسة الامام المهدي، ج1، ص419.
- [2] . همان، ص399؛ اثبات الهداة، شیخ حرّ عاملی (م1104)، ج3، ص381.
- [3] . همان.
- [4] . اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، ج1، ص145.
- [5] . ابوجعفر، فرزند دیگر امام هادی و برادر امام عسکری است و در ابتدای امر، شیعیان فکر می‌کردند که او امام بعدی خواهد بود، ولی وی در زمان حیات امام هادی از دنیا رفت و این سبب تحیر شیعیان گردید؛ مانند آنچه در قضیه اسماعیل و موسی بن جعفر اتفاق افتاد.
- [6] . توبه/115.
- [7] . بقره / 106.
- [8] . اصول کافی، ج2، ص117.

- [9] . همان، ص 116.
- [10] . همان، ص 426؛ الارشاد، شیخ مفید (م 413)، انتشارات علمیه اسلامی، ج 2، ص 292.
- [11] . رجال کشی، شیخ طوسی، مؤسسه آل البيت، ج 2، ص 804.
- [12] . همان، ص 804.
- [13] . همان، ص 805.
- [14] . همان، ص 806.
- [15] . همان.
- [16] . همان، ص 807.
- [17] . همان؛ وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی (م 1104)، مؤسسه آل البيت، ج 28، ص 319.
- [18] . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 606.
- [19] . انبیاء / 49.
- [20] . التوحید، شیخ صدوق (م 381)، مؤسسه النشر الاسلامی، ص 224.
- [21] . بحار الانوار، علامه مجلسی (م 1110)، مؤسسه الوفاء، ج 50، ص 65.
- [22] . همان، ص 185.
- [23] . علی بن حسین بن عبد ربه در سال 229ق، در مکه در گذشت و امام هادی ابوعلی را به جای وی منصوب فرمودند (رجال کشی، ج 984).
- [24] . رجال کشی، ج 991.
- [25] . همان.
- [26] . همان، ج 992.
- [27] . همان، ج 1136.
- [28] . الارشاد، ج 2، ص 296.
- [29] . بحار الانوار، ج 50، ص 209.
- [30] . الارشاد، ج 2، ص 297.
- [31] . تحف العقول، انتشارات علمیه اسلامی، ص 538 - 562.
- [32] . یوسف / 49.
- [33] . غافر / 84.
- [34] . بحار، ج 50، ص 172.
- [35] . اثبات الهداة، ج 3، ص 381.
- [36] . بحار، ج 50، ص 153.